

مطالعات علوم اسلامی انسانی

مقاله پژوهشی، سال نهم، شماره ۳۴، تابستان ۱۴۰۲ (ص ۱۰۴ - ۱۱۱)
دریافت: خرداد ماه ۱۴۰۲ پذیرش: مرداد ماه ۱۴۰۲

سعدی و حماسه سرایی

Sa'di and epic composing

📍 مریم السادات رنجبر / استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، اصفهان، ایران.

Maryamsadat Ranjbar/ Department of Literature, Farhangian University, Esfahan, Iran.

maryamranjbar74@yahoo.com

Abstract

Sa'di is a great poet and writer of the 7th century, who left an undeniable impact on the Persian language in terms of language and expression, and not only after his death, but also during his lifetime, his fame reached everyone's ears. He is most famous in his educational and moral works. In Ghazal, according to Jami, he is one of the three prophets of poetry. As a moral teacher in Golestan and Bostan, Sa'di gives advice and tells moral stories, but in the fifth chapter, due to jealous sarcasm, he writes an epic poem and challenges the enemy. But despite his ability, his weakness in this technique is revealed from the very beginning. In this article, while examining this issue and comparing Sa'di with Ferdowsi, the reasons for the weakness of Sa'di's speech in this type of literature are briefly stated.

Keyword: Sa'di, Bostan, Advice and Protreptic, Ferdowsi, Epic composing.

چکیده

سعدی شاعر و نویسنده بزرگ قرن هفتم است که از نظر زبان و بیان، تأثیر انکارناپذیری بر زبان فارسی گذاشته و نه تنها بعد از مرگ که در زمان حیات نیز آوازه اش به گوش همگان رسیده بوده است. بیشترین شهرتش در آثار تعلیمی و اخلاقی اوست. در غزل نیز به گفته جامی یکی از سه تن پیامبران شعر است. سعدی در گلستان و بوستان به عنوان معلم اخلاق به پند و اندرز و بیان حکایتهای اخلاقی می پردازد اما در فصل پنجم به دلیل طعنه پراکنده گوی حسودی، به سرودن شعر حماسی می پردازد و دشمن را به چالش فرامی خواند. اما علیرغم اظهار توانایی، از همان ابتدا ضعف او در این فن آشکار می گردد. در این نوشته ضمن بررسی این مسأله و مقایسه سعدی با فردوسی، دلایل سستی سخن سعدی در این نوع ادبی به اختصار بیان می شود.

کلیدواژه‌ها: سعدی، بوستان، پند و اندرز، فردوسی، حماسه سرایی.

مقدمه

سعدی شیرازی، شاعر و نویسنده نامدار ایرانی است که در سرودن شعر تعلیمی و اخلاقی کمتر کسی به جایگاه او می رسد. تا جایی که از نظر زبان و بیان، تأثیر انکارناپذیری بر زبان فارسی گذاشته؛ و نه تنها پس از مرگ، بلکه در زمان حیات شناخته شده و دامنه شهرت او از ایران فراتر رفته بوده است؛ و این هم به دلیل شیرینی و دلپذیری کلام اوست هم بخاطر محتوای اخلاقی و تعلیمی

بودن آثار اوست. مؤید این نکته، پیروی یا استقبال شعرا از غزلهای اوست. زیرا کمتر شاعری در زبان فارسی توانسته به شیرینی و دلکشی غزلهای سعدی سخنی بگوید.^۱

همچنین تأثیرگذاری گلستان و بوستان به عنوان بزرگترین کتابهای اخلاقی، هم بر فارسی‌زبانان، هم بر اندیشمندان غربی از جمله ولتر و گوته غیر قابل انکارست.

ابن بطوطه نیز در سفرنامه خود به چین (ج ۲، ص ۳۰۵) می‌نویسد که امیرزاده شهر خنسا به شعر و موسیقی فارسی علاقه زیادی داشت و حتی در محفل او آوازی به زبان فارسی خوانده می‌شد. این آواز آنقدر تکرار شد که ابن بطوطه آن را از بر شد و آن را گزارش کرد:

تا دل به محنت دادیم در بحر فکر افتادیم
جن در نماز استادیم قوی به محراب اندری^۲

بوستان و شعر حماسی

سعدی شاعری حکیم و معلم اخلاق است که کمتر کسی در این زمینه به حد و جایگاه او می‌رسد. زبان و قدرت بیان و استحکام کلام، همچنین سخنان و حکایات آموزنده او در گلستان و بوستان، او را از اقران فراتر نشانده است. سعدی حتی در غزلهایش پند می‌دهد^۳ و از معرفت سخن می‌گوید.^۴

البته در بین آثار سعدی، از نظر بیان نکته‌های اخلاقی و پند و اندرز، بوستان برترین جایگاه را داراست؛ همچنین در ادبیات ایران هیچکدام از مثنویهای تعلیمی و اخلاقی از حیث تنوع مطالب و دلکشی و سادگی بیان و بقول ادبا خالی بودن از اطناب ممل و ایجاز مخل به پای بوستان نمی‌رسند.^۵

اما فردوسی بزرگترین شاعر حماسه سرای ایران است که به دلیل قدرت او در این نوع ادبی و نیز ارزش و جایگاه شاهنامه، شعرش بسیار مورد توجه و تقلید شاعران حماسه سرای پس از او^۶ و حتی شاعری چون سعدی قرار گرفته است؛ و این نه تنها بخاطر ویژگیهای

^۱ چنانکه جامی از قول شاعر دیگری می‌گوید:

در شعر سه کس پیمیرانند هر چند که لابی بعدی

اوصاف و قصیده و غزل را فردوسی و انوری و سعدی (بهارستان، ۱۳۷۱، ص ۱۰۵)

^۲ مصصح کتاب در بخش یادداشتها (ج ۲، ص ۴۳۲) توضیح داده اند که صورت صحیح این بیت را نخستین بار علامه قزوینی در غزلی از سعدی پیدا کرده اند که در اینجا کامل اصل غزل آورده می‌شود:

آخر نگاهی باز کن وقتی که بر ما بگذری یا کبر منعت می‌کند کز دوستان یاد آوری

هرگز نبود اندر ختن بر صورتی چندین فتن هرگز نباشد در چمن سروی بدین خوش منظری

صورتگر دیبای چین گو صورت رویش بین یا صورتی برکش چنین یا توبه کن صورتگری

ز ابروی زنگارین کمان گر پرده برداری عیان تا قوس باشد در جهان دیگر نبیند مشتری

بالای سرو بوستان رویی ندارد دلستان خورشید با رویی چنان مویی ندارد عنبری

تا نقش می‌بندد فلک کس را نبوده‌ست این نمک ماهی ندانم یا ملک فرزند آدم یا پری

تا دل به مه‌رت داده‌ام در بحر فکر افتاده‌ام چون در نماز استاده‌ام گویی به محرابم دری

دیگر نمی‌دانم طریق از دست رفتم چون غریق آنک دهانت چون عقیق از بسکه خونم می‌خوری

گر رفته باشم زین جهان باز آیدم رفته روان گر همچنین دامن کشان بالای خاکم بگذری

از نعلش آتش می‌جهد نعلم در آتش می‌نهد گر دیگری جان می‌دهد سعدی تو جان می‌پروری

هر کس که دعوی می‌کند کاو با تو انسی می‌کند در عهد موسی می‌کند آواز گاو سامری (سعدی، کلیات، ۱۳۷۵)

^۳ آن را که میسر نشود صبر و قناعت باید که ببندد کمر خدمت و طاعت (سعدی، کلیات، ۱۳۷۵)

^۴ به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست...

غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد ساقیا باده شادی آن کاین غم از اوست (سعدی، کلیات، ۱۳۷۵)

^۵ رعدی آذرخشی، ۱۳۶۱.

^۶ مانند گرشاسب نامه اسدی طوسی و اسکندرنامه نظامی گنجوی و شاهنامه نامۀ فتحعلی خان صبا که شاهنامه فردوسی چنان بر آنها سایه افکنده که ده بیت از آنها را نمی‌خوانید مگر اینکه از فردوسی و شاهنامه او یاد کنید و به برتری شاهنامه بر این قبیل آثار بیندیشید البته نظامی در اسکندرنامه، بدلیل اینکه که در آغاز هر بخش، ابیاتی خطاب به «ساقی» سروده، شعرش، لحن حماسی - غنائی گرفته و بیشتر رزمی و بزمی است تا صرفاً حماسی. (رعدی آذرخشی، ۱۳۶۱)

حماسی این اثر سترگ است، بلکه پیامهای تعلیمی، اخلاقی و خردگرایانه فردوسی در شاهنامه، این کتاب را ارزش دیگری بخشیده است.

البته سعدی هم از جهت وزن و بحر، هم از نظر آگاهانه و به مقتضای زمان سرودن به شاهنامه نظر داشته است و قصد حماسه سرایی و تقلید از فردوسی را در این زمینه نداشته است.

ناگفته نماند که هدف فردوسی از سرودن شاهنامه علاوه بر احیای زبان، زنده کردن هویت ایرانی بود زیرا داستانهای شاهنامه، تاریخ قدیم مردم سرزمین ایران بوده که مردم آن دوران، اطلاع درستی از آن در دست نداشتند و تنها داستانهایی را که در کتاب مقدس زرتشتیان وجود داشت و روایاتی از آن سینه به سینه گشته بود، تاریخ نیاکان خود می دانستند.

اگر فردوسی نبود و شاهنامه را نمی سرود شاید حماسه ملی ایران هرگز سروده نمی شد، زیرا بعد از اعراب و شکست مقاومت‌های ضد عربی، تسلط سلسله‌های ترک نژاد غزنوی و سلجوقی و خوارزمشاهی نیز روح ایرانی‌گری و آزادگی ایرانیان را سرکوب کرده بود.

ازینرو دوران فردوسی به حق دوران حماسه بود همچنانکه بعد از آن و با شروع حمله مغول، دوره عرفان فرا رسید. این هر دو، نشانه عصیان و ایستادگی قوم ایرانی در برابر ظلم و خشونت بود. زیرا زمان سعدی که مغول بر ایران چیره شد و به کشتار و غارت پرداخت در برابر این آلودگی روحی که باد را بر بیرق ظاهرینی و تملق و زبونی می‌وزاند، عرفان کانون مقاومتی ایجاد کرد.^۷ عرفان و ادبیات تعلیمی به مردم آموخت که چون در برابر این قوم وحشی نمی توان ایستاد و مبارزه کرد، باید تسلیم شد (چون مغول مانند عرب نبود). چنانکه مولوی نیز در مثنوی می گوید:

ای رفیقان راهها را بست یار آهوی لنگیم و او شیر شکار

جز که تسلیم و رضا کو چاره‌ای در کف شیر نری خون‌خواره‌ای (مثنوی، ج ۳، دفتر ۶)

ایشان با سخنان حکیمانه و پندآمیز خود، سعی می کردند ضمن ایجاد آرامش مردم را به پذیرش شرایط حاکم راضی کنند و به آنها بقبولانند که چاره‌ای جز این نیست و جز خواست خداوند و قضای الهی چیز دیگری نیست.

چنانکه شیخ بزرگی در حمله مغول و فتح بخارا گفته بود که «خמוש باش! باد بی‌نیازی خداوند است که می‌وزد. سامان سخن گفتن نیست.» (تاریخ جهانگشا، ج ۱، ص ۸۱)

سعدی نیز در آثار خود همین رویه را دارد زیرا بخوبی آگاه است که او مربی اخلاق و تعلیم دهنده است و اشعارش بهترین کلام درین شیوه است. چنانکه خود می گوید:

اگر شربتی بایدت سودمند ز سعدی ستان تلخ داروی پند

به پرویزن معرفت بیخته به شهد ظرافت بر آمیخته^۸ (بوستان، ۱۳۶۳، ص ۴۶)

حتی باب پنجم بوستان را «در رضا» نام نهاده است.

اما موضوع این بحث، علیرغم تفاوت محتوایی این دو اثر (شاهنامه و بوستان)، بررسی حماسه‌گویی سعدی است که اتفاقاً در باب پنجم بوستان بدان پرداخته است. در آغاز، سعدی از قدرت شاعری و بلاغت خود می گوید و اینکه سخنش به گوش پراکنده‌گویی رسیده که او درعین تحسین بلاغت و مهارت سخنوری سعدی خصوصاً در شیوه زهد و پند، از خبث طینت، بر ناتوانی او در حماسه سرایی - به دلیل ختم شدن این فن بر دیگران (فردوسی) - طعنه می زند:

شبی زیت فکرت همی سوختم چراغ بلاغت می افروختم

پراکنده‌گویی حدیثم شنید جز احسنت گفتن طریقی ندید

هم از خبث نوعی در آن درج کرد که ناچار فریاد خیزد ز درد

که فکرش بلیغ است و رایش بلند در این شیوه زهد و طامات و پند

^۷ اسلامی ندوشن، ۱۳۹۹، ۲۹-۳۹

^۸ یا در جای دیگر چنین می گوید:

خنک آن که در صحبت عاقلان بیاموزد اخلاق صاحب‌دلان

گرت عقل و رای است و تدبیر و هوش به عزت کنی پند سعدی به گوش

که اغلب در این شیوه دارد مقال نه در چشم و زلف و بناگوش و خال (بوستان، ۱۳۶۳، ص ۱۶۰-۱۶۱)

نه در خشت و کوپال و گرز گران که این شیوه ختم است بر دیگران (بوستان، ۱۳۶۳، ص ۱۲۶)
 اما سعدی چون اهل جنگ نیست، علیرغم توانایی، به این شیوه نپرداخته؛ ولی پراکنده گوی حسود را به چالش فرامی خواند
 نداند که ما را سر جنگ نیست و گر نه مجال سخن تنگ نیست
 توانم که تیغ زبان بر کشم جهانی سخن را قلم در کشم
 بیا تا در این شیوه چالش کنیم سر خصم را سنگ، بالش کنیم (بوستان، ۱۳۶۳، ص ۱۲۶)
 اما برخلاف ادعای سعدی، از همان بیت اول، ناتوانی او در شیوه حماسه گویی آشکار می شود. چراکه از همان آغاز به خواست خداوند
 و تأثیر قضا و قدر و آسمان اشاره می کند و اینکه باید با گردش روزگار ساخت، زیرا دست یازیدن بر افلاک ناممکن است؛ و برای
 تأکید یادآور می شود که چون زمان رستم به پایان رسید شغاد او را نابود کرد.
 سعادت به بخشایش داورست نه در چنگ و بازوی زور آورست
 چو دولت نبخشید سپهر بلند نیاید به مردانگی در کمند
 نه سختی رسید از ضعیفی به مور نه شیران به سر پنجه خوردند و زور
 چو نتوان بر افلاک دست آختن ضروری است با گردشش ساختن
 گرت زندگانی نبسته ست دیر نه مارت گزاید نه شمشیر و شیر
 و گر در حیانت نمانده ست بهر چنانت کشد نوشدارو که زهر
 نه رستم چو پایان روزی بخورد شغاد از نهادش بر آورد گرد؟
 (بوستان، ۱۳۶۳، ص ۱۲۶)

در دنباله مطلب، سعدی با دو حکایت جنگی، یکی درباره مبارزه پهلوان اصفهانی با مغولان و دیگری درباره رزم جنگاور اردبیلی با
 جوانی نمدپوش، چالش حماسه گویی خود را ادامه می دهد. اما با همه مهارت در سخنوری و تلاش برای به تصویر کشیدن صحنه
 های رزم، هیچیک از این دو حکایت، کمترین شباهتی به حماسه ندارد. چه از نظر لحن و بیان و شیوه روایت، چه از لحاظ محتوا.
 سعدی بی توجه به سپری شدن روزگار حماسه، به روایت حماسی خود می پردازد درحالیکه نکته مهم اینست که هر نوع ادبی، اقتضا
 و زمان خاص خود را می طلبد و گویا سعدی با همه خردمندی این مهم را فراموش کرده است.
 زیرا حماسه - از ریشه حماس - به معنای دلآوری و شجاعت است و در اصطلاح، شعری است داستانی با زمینه قهرمانی، قومی و
 ملی که حوادثی خارق العاده در آن جریان دارد. در این نوع شعر، شاعر هیچ گاه عواطف شخصی خود را در اصل داستان وارد نمی کند
 و آن را طبق میل خود تغییر نمی دهد، به همین سبب در سرگذشت یا شرح قهرمانی های پهلوانانه و شخصیت‌های داستان خود، هرگز
 دخالت نمی کند و به میل خود درمورد آنها داوری نمی کند. از طرفی حماسه ویژگی‌های خاص خود را دارد؛ از جمله چهار زمینه داستانی،
 قهرمانی، ملی و خرق عادت که در هر داستان حماسی کاملاً به چشم می خورد و البته در دو حکایت سعدی هیچکدام از این نکات،
 دیده نمی شود.

دیگر اینکه شکل گیری حماسه، بعد از یک دوره نقل شفاهی، مبهم بودن زمان و مکان در اثر، تعلق زمان حماسه به دوره های
 تکوین یک جامعه و مبارزه برای آن و وجود یک هسته تاریخی - که البته تاحدی رنگ افسانه و اسطوره گرفته - صورت پذیرفته
 است.

به گمان سعدی، لازمه سخن حماسی، آوردن اصطلاحات رزمی و توصیف صحنه های جنگی است. در صورتیکه زبان و بیان و لحن
 حماسی، همچنین محتوای حماسی لازمه متن حماسی است. در ادامه به بررسی شعر حماسی سعدی و علل ضعف آن می پردازیم.
 همانطور که گفتیم این شعر حماسی در باب پنجم بوستان «در رضا» است که کاملاً با فضای حماسه منافات دارد زیرا از همان آغاز
 به خواست خداوند و تأثیر قضا و قدر و گردش روزگار و آسمان اشاره می کند؛ حال آنکه قهرمان حماسه، قدرت خود را از همه چیز
 برتر می داند و هرگز در برابر قضا و قدر، تسلیم نمی شود. رستم در جنگ با اسفندیار می گوید:

که گفتت برو دست رستم ببند نیندد مرا دست، چرخ بلند (شاهنامه خالقی، ج ۵، ص ۳۲۶)

دیگر اینکه توصیف قهرمان جنگی با کلمات یار، شوخ و عیار، هیچ تناسبی با جنگاوری و حماسه ندارد:

مرا در سپاهان یکی یار بود که جنگاور و شوخ و عیار بود

مدامش به خون دست و خنجر خضاب بر آتش دل خصم از او چون کباب (بوستان، ۱۳۶۳، ص ۱۲۷)

از طرف دیگر بعد از رفتن این یار عیار به جنگ مغولان، تا مدت‌ها سعدی از او بیخبر بوده، تا اینکه دیدار حاصل می‌شود در حالیکه:

به در کرده گیتی غرور از سرش
سر ناتوانی به زانو برش
علت را که می‌پرسد، می‌گوید:

چه یاری کند مغفر و جوشنم
چو یاری نکرد اختر روشنم؟
کلید ظفر چون نباشد به دست
به بازو در فتح نتوان شکست....

چو طالع ز ما روی بر پیچ بود
سپر پیش تیر قضا هیچ بود (بوستان، ۱۳۶۳، ص ۱۲۸)
همچنین در حکایت دوم، قهرمان داستان، با «خون گریستن» از «یاوری نکردن بخت» شکایت می‌کند.

یکی آهنین پنجه در اردبیل
همی بگذرانید پیلک ز پیل
نمد پوشی آمد به جنگش فراز
جوانی جهان سوز پیکار ساز....
درآمد نمدپوش چون سام گرد
به خم کمندش در آورد و برد
شب از غیرت و شرمساری نخفت
سحرگه پرستاری از خیمه گفت
تو کآهن به ناوک بدوزی و تیر
نمدپوش را چون فتادی اسیر؟
شنیدم که می‌گفت و خون می‌گریست
ندانی که روز اجل کس نزیست
کرا تیغ قهر اجل در قفاست
برهنه‌ست اگر جوشنش چند لاست
ورش بخت یاور بود، دهر پشت
نه دانا به سعی از اجل جان ببرد
برهنه نشاید به ساطور کشت
نه نادان به ناساز خوردن یمرد (بوستان، ۱۳۶۳)

لازم به یادآوریست که آنچه سروده سعدی را از صلابت و قدرت حماسه دور کرده، علاوه بر لحن غیرحماسی، زبان نرم و ملایم و محتوای تعلیمی بوستانست؛ درحالیکه شاهنامه بخاطر محتوای حماسی اش، دارای زبانی محکم و با صلابت است. حتی در این باره داستانی است که گفته اند سعدی، فردوسی را به خواب می‌بیند و با تفاخر بیتی حماسی را به او عرضه می‌کند و آن اینست:

خدا کشتی آنجا که خواهد برد
اگر ناخدا جامه بر تن درد^۹
فردوسی در جواب می‌گوید: اگر من بودم اینچنین می‌گفتم:

برد کشتی آنجا که خواهد خدای
وگر جامه برتن درد ناخدای

این داستان ساختگی نشان دهنده آنست که هر نویسنده و شاعری، در کار و زمینه مخصوص به خود مهارت دارد. چنانکه در سخن حکمت آمیز و تعلیمی و پند و اندرز، کسی با سعدی قابل مقایسه و برابری نیست، در سرودن شعر پهلوانی و حماسی نیز هیچ کسی همانند فردوسی نیست. و جامی در اشاره به این نکته می‌گوید:

در شعر سه کس پیمبرانند
هرچند که لانبی بعدی

اوصاف و قصیده و غزل را
فردوسی و انوری و سعدی (بهارستان، ص ۱۰۵)

مقایسه نمونه های دیگر این دو اثر، بخوبی بیانگر این حقیقت خواهد بود:

خبر شد به نزدیک افراسیاب
که افگند سهراب کشتی بر آب

هنوز از دهن بوی شیر آیدش
همی رای شمشیر و تیر آیدش

زمین را به خنجر بشوید همی
کنون رزم کاووس جوید همی

(شاهنامه خالقی، ج ۲، ص ۱۲۸)

حتی توصیف‌های عاشقانه شاهنامه نیز حماسی است:

^۹ اصل بیت در حکایتی از باب پنجم، ص ۱۳۳ چنین است:

شتر بچه با مادر خویش گفت:

بس از رفتن، آخر زمانی بخت

نگفت ار به دست منستی مهار

وگر ناخدا جامه بر تن درد

قضا کشتی آنجا که خواهد برد

چو رخساره بنمود سهراب را
یکی بوستان بد در اندر بهشت
دو چشمش گوزن و دو ابرو کمان
(شاهنامه خالقی، ج ۲، ص ۱۳۴-۱۳۵)
و سعدی می گوید:

فروتن بود هوشمند گزین
بنازند فردا تواضع کنان
اگر می‌ترسی ز روز شمار
مکن خیره بر زیر دستان ستم
(بوستان، ۱۳۶۳، ص ۱۲۳)

مزن بر سر ناتوان دست زور
درون فروماندگان شاد کن
نبخشود بر حال پروانه شمع
گرفتم ز تو ناتوان تر بسی است
(بوستان، ۱۳۶۳، ص ۶۷)

ز خوشاب بگشاد عتاب را
به بالای او سرو دهقان نکشت
تو گفתי همی بشکفد هر زمان
که دستی است بالای دست تو هم

نهد شاخ پر میوه سر بر زمین
نگون از خجالت سر گردنان
از آن کز تو ترسد خطا در گذار
که دستی است بالای دست تو هم

که روزی به پایش در افتی چو مور
ز روز فروماندگی یاد کن
نگه کن که چون سوخت در پیش جمع
تواناتر از تو هم آخر کسی است

پس می‌بینیم که سعدی با این چالش، بجای حماسه گویی بیشتر به ناتوانی خود در این زمینه اعتراف کرده و در واقع مهر تأییدی بر سخن پراکنده گو زده است.

اما فردوسی به دلیل توانایی و آشنایی با این شیوه به خوبی از عهده حماسه برآمده و اشعارش چنان صلابت و استحکامی دارد که هیچیک از حماسه سرایان به پای او نمی‌رسند. او در توصیف صحنه‌های جنگ و مبارزه پهلوانان، نشان می‌دهد که پهلوان حماسی، هرگز زبان به عجز و لابه و ضعف نمی‌گشاید و چه پیروز شود و چه شکست بخورد همچنان خود را پیروز میدان می‌داند. در شاهنامه هرگز چنین صحنه‌هایی را نمی‌بینیم که قهرمان در برابر قضا و قدر، تسلیم شود و اصلاً چون زمان، زمان حماسه و دلآوری است، و از طرفی فردوسی، زمان را درک کرده و در آن حال و هوا بسر برده به شایستگی از عهده کار برآمده و حق کار را ادا کرده است.

در پایان باید این نکته را اضافه کرد که بنابه سخن دکتر کاتوزیان «سعدی در بیان حماسه عشق- در غزلهایش- و حماسه عدل و انصاف و تواضع و قناعت و گذشت و فداکاری و ایثار در بوستان، تقریباً در حد کمال، سخن گفته است و ارزش این حماسه را به عالیترین زبان، با زیباترین هنر و با صمیمی‌ترین عواطف و ارادت، در مقدمه باب هفتم بوستان- در عالم تربیت- بیان می‌کند:

سخن در صلاح است و تدبیر و خوی
تو با دشمن نفس هم‌خانه‌ای
عنان باز پیچان نفس از حرام
تو خود را چو کودک ادب کن به چوب
وجود تو شهری است پر نیک و بد
چو سلطان عنایت کند با بدان
تو را شهوت و حرص و کین و حسد
هوی و هوس را نماند ستیز
رئسی که دشمن سیاست نکرد

نه در اسب و میدان و چوگان و گوی
چه در بند پیکار بیگانه‌ای
به مردی ز رستم گذشتند و سام
به گرز گران مغز مردم مکوب
تو سلطان و دستور دانا خرد
کجا ماند آسایش بخردان؟
چو خون در رگ‌اند و جان در جسد
چو بینند سر پنجه عقل تیز
هم از دست دشمن ریاست نکرد

ای کاش وقتی که در مقدمه باب پنجم حرف آن «پراکنده گو» را نقل کرد و رسید به آنجا که گفت «توانم که تیغ زبان برکشم/ جهانی سخن را به هم درکشم»، بلافاصله می‌گفت: سخن در صلاح است و تدبیر و خوی/ نه در اسب و چوگان و گوی ... و آن دو داستان به کلی خارج از مقام شاعرانه خود را نمی‌گفت. (کاتوزیان، ص ۷۶۰)

نتیجه

از آنچه گذشت درمی یابیم که متن حماسی علاوه بر موضوع و فضای حماسی باید دارای زبانی محکم و با صلابت باشد. صرف آوردن اصطلاحات رزمی و توصیف صحنه های جنگی، بدون داشتن زبان و بیان و لحن حماسی، حماسه گویی محسوب نمی شود. علاوه بر این، پهلوان حماسی، در هر حال پیروز میدان است و هرگز در برابر قضا و قدر، تسلیم نمی شود. همچنین لازمه متن حماسی، محتوای حماسی است. و هیچیک ازین موارد در شعر سعدی نیست تا بتوان دو حکایت «مبارزه پهلوان اصفهانی با مغولان» و «جنگاور اردبیلی» را که در فصل پنجم بوستان آمده، حماسه بشمار آورد.

منابع

- [۱] ابن بطوطه. (۱۳۷۶). سفرنامه، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، انتشارات آگاه.
- [۲] اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۹۹). زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- [۳] جامی، عبدالرحمان. (۱۳۷۱). بهارستان، تصحیح اسماعیل حاکمی، تهران، انتشارات اطلاعات.
- [۴] جوینی، علاءالدین عطاملک. (۱۳۸۲). تاریخ جهانگشا، تصحیح محمد قزوینی، تهران، نشر دنیای کتاب.
- [۵] رعدی آذرخشی، غلامعلی. (۱۳۶۱). سخنی درباره شاهنامه و بوستان، آینده، سال هشتم، شماره ۸.
- [۶] سعدی، مشرف الدین. (۱۳۶۳). بوستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران، انتشارات خوارزمی.
- [۷] سعدی، مشرف الدین. (۱۳۷۵). کلیات، به اهتمام محمدعلی فروغی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- [۸] فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۶۹). شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، کالیفرنیا، پخش کننده انتشارات مزدا.
- [۹] مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۶۳). مثنوی معنوی، تصحیح رینولد. ا. نیکلسون، به اهتمام نصرالله پورجوادی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- [۱۰] همایون کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۸۱). حماسه سرایی سعدی؟، مجله ایران شناسی، دوره جدید، سال ۱۴.